

# وحدت احساس

رد قول حکمای اشتراکی

بقلم آقای سیاسی

توجهیکه برخلاف انتظار (۱) از طرف جمعی از خوانندگان محترم نسبت بموضوع « وحدت احساس » نشان داده شد نگارنده را ملزم بتعمیق و اتمام این مبحث مینماید. اما قبلاً نااندازه که بقیه مطلب و حوصله يك مقاله عادی اجازه میدهند به تفصیل اصل موضوع که در مقاله یش بنحو اجمال ذکر شد میپردازم.

صفت برجسته علم در عصر حاضر فرار از کثرت و جستجوی وحدت است و این جستجو که در علوم فیزیک و طبیعی نائل بتوفیقانی شده در علم النفس، باینکه با همان اصرار جسارت آمیز دنبال میشود، هنوز - برخلاف ادعای حکمای اشتراکی - به نتیجه مطلوبه نرسیده و چنانکه ذیلاً ملاحظه میشود، بنظر هم نمیآید که هرگز مودی به چنین نتیجه بشود. علمای طبیعی در پایان زحمات خستگی ناپذیر و تحقیقات دقیق خود معلوم داشته اند که در طبیعت یش از يك قوه موجود نیست و آن حرکت است: پس نور آفتاب، قبض و بسط عضلات، رنگ آمیزی نباتات و غیر آن که سابقاً قوای مختلفه بشمار میرفتند همگی وجوه مختلفه همان يك قوه - یعنی حرکت - میباشند.

این اکتشاف که در زمینه مادّیات بعمل آمده بود دسته از حکما را بخیال انداخت که در مورد روحانیات از آن استفاده نموده مگر بتوانند

(۱) میگویم برخلاف انتظار برای اینکه ایلاً مباحث علمی که فهم آنها اندک انتباه و دقت نظر لازم دارد کمتر خواننده پیدا میکند، ثانیاً بواسطه اغلاطی که در طبع مقاله سابق رویداده فهم آنرا مشکلتر نموده و خوانندگانیکه از کثرت اغلاط بستوه نیامده قرائت مقاله را باخر رسانیده اند لابد بواسطه ذوق مخصوص آنها باین نوع مواضع بوده است.

در اینجا هم کثرت را تبدیل بوحدت کنند . برای رسیدن بدین مقصود بر داشتن سه قدم وطنی سه مرحله لازم بود . قدم نخستین را قبلاً کنديناک (۱) و پیروانش بر داشته سعی کردند تمام روحیات را تحویل کنند به احساس یعنی مدلل دارند که کلیه کیفیات وجدانی عقلي ، شهودی و ارادی عبارت از احساساتی هستند که کم و بیش تغییر یافته اند . این مذهب موسوم شد بمذهب حسّی Sensualisme و باین عبارت خلاصه میشود : « هیچ چیزی در نفس نیست که قبلاً در حواس ظاهره نیامده باشد » . قدمهای دویم و سیمرا ، چنانکه سابقاً اشاره شد ، حکمای اشتراکی بر داشته خواسته اند ثابت کنند که اولاً انواع احساسات مختلفه مربوطه بیک حاسه (مثلاً بوی گل سرخ ، بوی گل یاس ، بوی گشنیز و غیر آن که مربوطند بشامه - طعم کباب ، طعم زردآلو ، طعم گنه گنه و غیر آن که مربوط به ذائقه اند - همینطور سایر احساسات که مربوط بدیگر حواسند) متفرع از یک احساسند که جنس آنها است ؛ و ثانیاً اصل این نه قسم احساسیکه در مقابل حواس نه گانه قرار دارند نیز یکی است و این احساس اصلی اولی فی نفسه هیچ صفت معینی نداشته و همانطوریکه از وجوه مختلفه حرکت ، نور حرارت و دیگر قوای طبیعت حاصل میشوند ، از آمیختگی ها و ترکیباتیهم که این احساس اصلی با خود پیدا میکنند اول اجناس ، بعد انواع احساسات بعد هم متفرعات بی شمار آن اجناس و انواع ، یعنی کل حالات مختلفه نفسانی پیدا میشوند .

توضیح مذهب حسّی و انتقاد آن محتاج بحث علیحده است و موضوع بحث ما فعلاً قول حکمای اشتراکی یعنی « تحویل احساسات مختلفه بیک احساس » میباشد . در مقاله سابق دلائلیرا که برای اثبات این مذهب آورده اند اجمالاً ذکر نمودیم ؛ اینک بانتقاد آن دلائل ورد این قول میپردازیم .

بایه برهان حکمایی اشتراکی روی این قاعده قرار دارد که :  
 « در طبیعت بیش از يك قوه موجود نیست . ما باید ثابت کنیم که  
 یا این اصل غلط است یا اینکه از آن نمیتوان بوحدهت احساس  
 نتیجه گرفت .

اولاً ، امروز بسیاری از علماء قائلند که در طبیعت انرژیها یا قوای  
 متعددی موجود و بینشان تعادلاتی برقرار است و حتی احتمال میدهند  
 که شماره این انرژیها بیش از احساسات مربوطه آنها بوده باشد .

ثانیاً ، بر فرض صحت اصل فوق ، هیچوجه نمیتوان از آن  
 بوحدهت احساس نتیجه گرفت . بعلمت اینکه وقتی گفته میشود تحقیقات  
 علمی مدلل داشته اند که نور و حرارت و غیر آن يك قوه هستند  
 مقصود این نیست که علم معجزه بخرج داده و امور مختلفه الحقیقه را  
 دارای يك حقیقت نموده است . زیرا دست علم هرچه دراز شود و بر  
 نیروی آن هرچه بیفزاید باز از دست درازی بحقیقت اشیاء و تصرف در  
 آنها عاجز و قاصر خواهد بود و نخواهد توانست دوچیز را يك چیز یا  
 يك چیز را دوچیز کند . پس معنی این اکتشاف که : « قوای مختلفه  
 طبیعت اصل واحد دارند » آن است که اینها همواره يك حقیقه بوده  
 و ما آنها را مختلف احساس میکرده و میکنیم . بعبارة دیگر علم بما  
 فہانده است که احساسات ما نماینده حقیقت اشیاء نیستند و باید فریب  
 آنها را نخورده بدانیم که تغییرات بزرگیکه دست طبیعت بادت بشر  
 باشیاء میدهد در واقع جزئی و صوری است واصل و ماهیت اشیاء همواره یکی  
 است : عیناً مانند بازیگریکه مکرر تغییر لباس داده روی صحنه نمایش  
 اشخاص مختلفه را نشان میدهد .

حالا ازاینکه اشیاء خارجی ظاهراً گوناگون و حقیقه یکی هستند  
 آیا میتوان این نتیجه را گرفت که احساسات هم اصلاً یکی هستند ؟ البته  
 نه ! برای اینکه اختلاف احساسات ، بایکدیگر ظاهری نیست بلکه حقیقی

و واقعی است. در مورد اشیاء خارجی میگوئیم: وجود ذهنی آنها با وجود خارجیشان متفاوتست؛ ولی درباره احساسات همین حرف را نمیتوانیم گفت زیرا که احساسات در خارج از نفس وجودی ندارند که مطابق یا مخالف باشد با وجود ذهنی آنها. پس این دو کیفیت مثلاً احساس نور و احساس صوت همانطوریکه درک میشوند حقیقه هم همانطور هستند و همانطوریکه حقیقت هستند درک میشوند، اعم از اینکه خود نور و خود حرارت در خارج حقیقت واحد باشند یا دو حقیقت مختلف. بنا بر این، از اینکه معلوم شده است که حقیقت خارجی نور و حرارت یکی است نمیتوان نتیجه گرفت که دو احساس مربوط بآنها هم اصل واحد دارند زیرا چنین استنتاجی معنی این میشود که: چون اختلافات موهومه بین امور مجهوله یا مفروضه (۱) معلوم شد که موهومند، لذا اختلافات حقیقی که بین دو کیفیت حقیقی (۲) موجود است نیز موهوم می باشد؛

بعبارة اخری مثل این است که پس از مدلل داشتن اینکه خیام شاعر و خیام ریاضی دان یک نفر است نتیجه بگیرند که جنابعالی و بنده هم یک نفریم!

همین بیان برای رد کردن نتایجیکه از راه تشابه از ترکیبات

کیمیای گرفته شده کافی است. توضیح آنکه طرفداران وحدت احساس میگویند: «چون از عناصریکه بطور مختلف ترکیب میشوند شاید اجسام عدیده بدست بیایند که با یکدیگر و با آن عناصر فرق داشته باشند، بنا بر این از وجدانیا تیمم که نوعاً یکی هستند ولی بطور مختلف با هم اختلاط می یابند ممکن است حالاتی پیدا شوند که از یکدیگر و از حالات مقدماتی خود نوعاً متمایز باشند».

راست است که بین آب، از یکطرف و هیدروژن و اکسیژن، از طرف دیگر، اختلاف کیفی عمیقی موجود است: ولی در چه صورت این اختلاف موجود است؟ در صورتیکه وجود های ذهنی آنجسم مرکب و این اجسام بسیطه ملحوظ باشد نه وجود های خارجی آنها. لیکن ما

(۱) نور و حرارت. (۲) احساس نور و احساس حرارت.

میدانیم که احساساتمان مارا فریب میدهند و نباید از آنها حکم بحقیقت اشیاء نمائیم؛ ما میدانیم که چشم و دست و دیگر حواس انسان طبیعت خودشرا بوی مینماید، نه ماهیت اشیاء را، و نیز میدانیم که اکتشافات علم چشم باطن و عقلا! باز نموده همواره توصیه میکند که با آن اشیاء را بنگریم. باری اگر با این نظر متوجه جسم مرکب و اجزاء آن بشویم فوراً اختلافات کیفی از آنها مرتفع شده، اختلافات حقیقی آنها که کمی و عبارتست از زرگی، کوچکی و ترتیب نمایان میشود. در نظر علم، بین آب مایع و هیدرژن و اکسیژن بخار، باین اقسام مرکبات آزت و اکسیژن (۱) تنها فرقیکه هست در وضع ذرات (آتم ها) و در خط سیر و حرکات آنها است. در نظر علم بقول آمیر (۲): « يك ملكول اسيد سولفور يك مجموعی از سیاراتست که در آن يك ذره گوگرد و سه ذره اکسیژن با ترتیبی مخصوص تنظیم یافته و بر طبق قاعده و نظم معین در حرکت هستند». در این ترکیب هیچیک از ذرات صفتی از صفات پیشین خود را از دست نداده و هیچ صفت تازه هم پیدا نکرده است. بالجملة اگر چشم حقیقه بین در کار باشد عالم مادی از آرایشها و پیرایشها و از زشتیها و زیباییهای خود بکلی محروم و مبری شده، تمیز از هر چیز برخاسته فقط ذراتی دیده خواهند شد که در خلا به سیر بکنواخت و بتطورات هموار خود مشغول میباشند... بنابراین امتیاز جسم مرکب از اجزایش، و بطور کلی، گوناگونی اشیاء، بخودی خود نبوده بلکه تنوع خود را اشیاء در مواجهه با ما پیدا میکنند و این وجدان انسان است که موجد صفات و اختلافات کیفی آنها است.

اما راجع با احساساتمان قضیه بکلی دگرگون است: اختلاف بین احساس بو و احساس صوت بهمان نحویکه در احساسات است در خود کیفیات نیز موجود میباشد بعلم اینکه کیفیات مزبور عبارت از خود این وجود های ذهنی است و در اینجا معلوم بالذات و معلوم بالعرض متحد میباشند:

(۱) رجوع شود به شماره دوم مجله آینده، صفحه ۱۰۲

(۲) Ampère ریاضی دان و فیزیک دان معروف فرانسوی (۱۸۲۶ - ۱۷۷۵)

یعنی بالاخره، خود نفس است که هم احساس است و هم درك کننده احساس. پس موارد دو گانه بایکدیگر مبینك داشته بهیچوجه نمیتوان نتیجه ای که از یکی از آنها گرفته میشود بردیگری اطلاق نمود.

حکهای اشتراکی دلیل دیگر بهم بر مرکب بودن احساسات و امکان تحویل آنها به يك احساس، آورده اند که ازین قرار است: «اختلاف کیفی بعضی امور، از قبیل صوت و نور، علتشان اختلافات کمی تنبیهات خارجی است و بنا بر این در احساس صوت مثلاً، به عده اهتزازات جسم باصدا که مولد آن احساس است احساسات مقدماتی موجود میباشد». برای اینکه این گفتار درست روشن شود فرض کنید چرخي داشته باشیم که دارای دو هزار دندانه باشد. وقتی این چرخ يك دور کامل بسرعت بچرخد ما را يك احساس صوتی دست میدهد. چنانچه تمام دندانه های این چرخ را از بین برده فقط دونای آنها را باقی بگذاریم و چرخ را باز بگردانیم از تصادم آن دو دندانه هم صوتی احساس میشود که قاعده (۱۰۰/۱) بکهر از احساس اولی است. پس بقول حکهای اشتراکی، احساس اولی که از گردش چرخ دو هزار دندانه حاصل میشود مرکب خواهد بود از هزار احساس جزء مقدماتی. ولی برای اینکه این استدلال و این گفتار درست و استوار باشد لازم است مقدمه دو قضیه ذیل بثبوت رسیده محرز باشند:

۱ - دوام تاثیر عضوی مساوی است با دوام تنبیه خارجی

۲ - دوام احساس مساویست با دوام تاثیر عضوی (۱).

باری، نه تنها این دو قضیه بثبوت رسیده بلکه بر عکس

(۱) چنانکه سابقاً اشاره شد، پیدایش احساس منوط بانجام دو مقدمه است

«تنبیه خارجی» و «تایر عضوی». - تنبیه خارجی (در مورد صوت مثلاً) توجات هوا است که به برده گوش میرسد. - تاثیر عضوی، اثری است که سامعه در مواجهه با آن توجات پذیرفته آنرا توسط اعصاب خود منقل بدماغ میکند. - خود احساس غیر از این دو کیفیت مقدماتی و عبارت است از عمل ارتجاعی دماغ در مقابل تاثیراتیکه اعصاب هر عضوی بآن میرسانند. -

معلوم شده است که تأثیر عضوی دوامش بیش از تنبیه خارجی است چنانکه احساسهم دوامش از دوام تأثیر عضوی بیشتر است: مثلاً جرقة برقی که بیش از يك ملیونیم نایه دوام ندارد، اثرش روی چشم يك دم نایه باقی میماند؛ و دوام احساس نور هم قطعاً بیش از يك دم نایه است زیرا تجربه معلوم میدارد که احساسات بمحض طاری شدن در نفس از آن زائل نمیشوند بلکه اثر آنها مدتی در نفس باقی میماند و حتی هر احساسی با احساس بعدی خود پیوسته و با آن مخلوط میشود: بهمین سبب است که وقتی آتش گردان یا کنده هیزم مشتعل را میگردانیم، بعوض نقطه های روشن متوالی، يك نوار ممتد آتشین احساس میکنیم؛ و نیز بعلت دوام احساساتست که تابلوهای بیجان سینما توگراف بنظر زنده و متحرك میآیند؛ بالاخره، بهمین دلیل است که انسان همواره ملذت و وحدت و دوام ذات خود میباشد. این امثله بخوبی مدلل میدارند که دوام احساس بیش از «تنبیه خارجی» و «تأثیر عضوی» که مقدمات آن هستند، میباشد. بنابراین مقدمات فوق مذهب «وحدت احساس» قابل قبول نبوده و چنانکه در مطلع این مطالعات متعرض شدیم، بنظر هم میآید که هیچوقت نتوانند احساسات مختلفه را بیک احساس تحویل نمایند: زیرا که تنها در صورتی میتوان چند چیز را تبدیل بیک چیز نمود که کثرت آنها ظاهری و اختلافاتشان موهوم و از لحاظ معلومات بالعرض بوده باشد؛ ولی چیزهایی را که حقیقه متعدد هستند و اختلافاتشان در خود آنها موجود است البته نمیتوان تحویل نمود بیک چیز - مگر از طریق مغالطه. بالجمله، آنجا که تردید جائز است در علم حصولی است، چه شاید صورتیکه از اشیاء خارجی در ذهن پیدا میشود حقیقت آنها را نشان ندهد؛ ولی آگاهی و علم ما از کیفیات نفسانی خودمان حضوری - حق الیقین - و، بنابراین تردید ناپذیر است و حتی پیرنین ها (۱) - از قدمای متشککین - که برده از شك روی جمیع امور عالم گسترده بودند ناچار باین دسته کیفیات معترف بودند.

(۱) Pyrrhoniens، پیروان پیرن Pyrrhon، فیلسوف متشکک یونانی

که در قرن چهارم قبل از میلاد میزیسته است.